

تحقق آرزوی قدیمی نقاش شدن!

تابه حال نشده بود کتابی را ببینم و در دلم آرزو کنم که ای کاش وقتی بچه بودم، این کتاب چاپ شده بود و به دستم می‌رسید. ولی مجموعه ۲۰ جلدی راز نقاشی‌های قشنگ،

نغمه رحیمی پور

قفسه کتاب

این قاعده را شکست. این مجموعه، آرزوی محقق شده دوران کودکی‌ام است. ساعت‌های طولانی‌ای که غرق در نقش و رنگ می‌شدم و حتی صدای موشکباران هم نمی‌توانست مرا از عالم زیبایم بیرون بیاورد.

مجموعه راز نقاشی‌های قشنگ، تالیف پدر تصویرگری مذهبی ایران، آقای محمدحسین صلواتیان است که امروز ناخدای کشتی «کیهان بچه‌ها» هستند. آقای صلواتیان را از مجموعه کتاب‌های «فرشته‌های احمد و زهر» شناختم. کتابی کاملاً تصویری که اولین بار در اواسط دهه ۷۰ چاپ شد و من بارها و بارها آن را برای خواهر کوچک‌ترم خواندم و در مورد تصاویرش با هم حرف زدیم. بعدها شیفته نقش‌ها و خطوط ایشان در تصویرگری کتاب‌هایی با موضوع ائمه اطهار علیهم‌السلام شدم و از روی تصویرسازی‌هایشان، تمرین می‌کردم و لذت می‌بردم. در تصویرگری تخصص ندارم ولی شاید بتوان گفت استاد صلواتیان، هنر نگارگری را در تصویرگری کتاب کودک وارد کرده‌اند. از هنر تصویرگری استاد صلواتیان گفتم ولی در این مجموعه کتاب، هیچ خبری از تصویرگری‌های ایشان نیست. کتاب‌ها پر است از نقاشی‌های بچه‌ها. کودک، در هر جلد از این مجموعه، با یکی از تکنیک‌های نقاشی و تصویرگری، با زبانی بسیار ساده آشنا می‌شود. هر تکنیک، در قالب چند راز به بچه‌ها آموزش داده شده و برای هر مورد هم چند نمونه از نقاشی‌های بچه‌ها آمده. اسامی برخی جلد‌های این مجموعه این است: مداد رنگی، ماژیک، کلاژ، اکولین، پاک‌کن، نقاشی خلاق و...

یکی از ویژگی‌های خوب این مجموعه آن است که مولف شرایط مخاطب خود را در نظر گرفته و به جای آن‌که یک کتاب کلفت و سنگین در ۲۰ فصل تالیف کند، همان کتاب را در ۲۰ جلد نازک و کم‌حجم و طبیعتاً با قیمت مناسب عرضه کرده است. پس اگر کرونا امان داد و زیارت مشهد مقدس قسمت‌تان شد، فراموش نکنید حتماً سری به کتابفروشی‌های به‌نشر در چهار گوشه حرم رضوی علیه‌السلام بزنید که سوغاتی بچه‌های اقوام و دوستان‌تان تا ۲۰ سفر زیارتی، تامین است؛ هر سفر، یک جلد از کتاب. مگر آن‌که کودک مزبور با دیدن همان جلد‌های اول، آن‌قدر مشتاق شود که خودش بقیه را تهیه کند یا شما آن‌قدر دیر به دیر طلبیده شوید که کلا کودک مورد نظر، ایام کودکی را طی کند.

این مجموعه، برای کودکان دبستانی تالیف شده ولی به نظر من هر فردی که دوست دارد هنر تصویرگری را شروع کند، مخاطب این مجموعه است و با صرف خلاقیت و پشتکار و تنها با کمک همین مجموعه، می‌تواند آثار خوبی تولید کند. به خصوص می‌خواهم این مجموعه را به تمامی مربیان و معلمان نقاشی معرفی کنم تا

به جای برخی آموزش‌های نادرست که باعث از بین رفتن خلاقیت کودکان می‌شوند، از آموزش‌های این کتاب استفاده کنند و لحظات به یادماندنی برای کودکان رقم بزنند.

هر چند این مجموعه، با ۳۰ سال تأخیر به دستم رسید ولی امروز می‌توانم با کمک آن، دوران کودکی دخترم را که مثل خودم شیفته نقاشی است، زیباتر و هدفمندتر کنم و خودم هم از این لذت بی‌بهره نمانم. □



نویسنده:

لیندزی استودارد

انتشارات:

قدیانی

۱۷۶ صفحه

۱۲۰۰۰ تومان



نویسنده:

محمدحسین

صلواتیان

انتشارات:

پروانه

۲۴ صفحه

۳۵۰۰ تومان

معرفی یک کتاب قدیمی، ولی دوست داشتنی

سفر پرماجرا با پسری که می‌خواست پادشاه شود



بزنا خانم
از کلاس نهم!

بزنا که مهر امسال به
کلاس نهم می‌رود

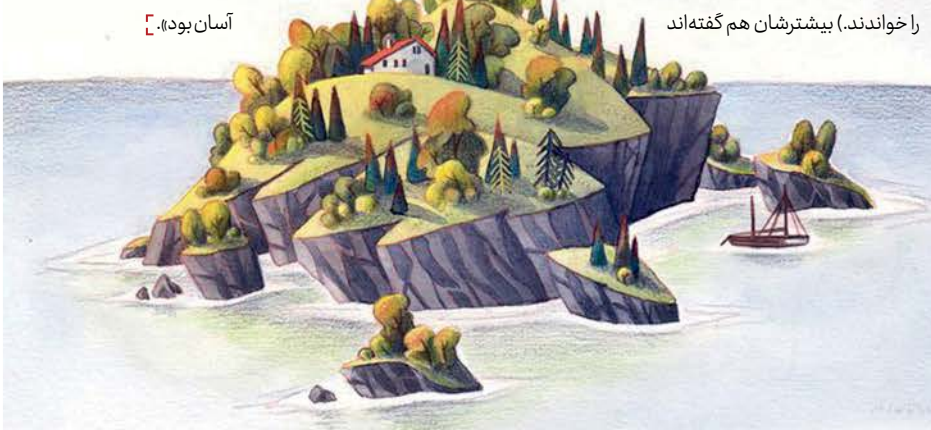
وقتی کوچک بودند این کتاب را خیلی دوست داشتند. حتی یک نفر نوشته بود «اگر امیرکوجولوی هشتم را نخوانده بودم. کودکی‌ام چیزی کم داشت». اینها را که خواندم فهمیدم حسم به عنوان یک دهه هشتادی در مورد این کتاب چندان بیراه نیست. حتی با این‌که کسی از هم‌سن و سال‌های خودم را نمی‌شناسم که حتی جلد امیرکوجولوی هشتم را دیده باشد.

در همین جست‌وجوها فهمیدم این کتاب شاید نمونه ایرانی «شازده کوچولو» باشد. همان‌طور که قصه را تعریف کردم می‌شود گفت شبیه‌اند. ولی شبیه بودن لزوماً به معنی بد بودن نیست و حتی خوشحالم که امیرکوجولوی هشتم را قبل از شازده کوچولو خوانده‌ام که حتی آن شباهت هم به نظر نیاید. از داستان کتاب، از شخصیت پردازی، از توصیف صحنه‌ها چیزی

خاطرم نیست؛ چه برسد به این‌که بخواهم هر کدام را نقد و بررسی کنم. ولی یک شب وقتی احساس می‌کردم زندگی به پایان خودش نزدیک شده و خیلی غمگین بودم یک مرتبه جمله‌ای از آن کتاب قدیمی توی سرم جرقه زد. آنجا که کسی به امیرکوجولویا امیرکوجولو به کسی می‌گفت «گذر از سختی آسان بود.» نمی‌دانم چرا توی آن شب سخت و

عجیب؛ یک مرتبه این جمله از کتابی که چند سال پیش خواندم توی سرم جرقه زد. ولی احساس کردم کتاب‌های خوب کودکی‌ام فراموشم نمی‌کنند. حتی اگر من فراموش‌شان کنم باز هم آنها یک جای مغز پنهان می‌شوند و در بزنگاه‌ها به کمکم می‌آیند.

این را هم بگویم که مهم‌ترین دلیلی که کتاب را دوست داشتم پایانش بود. آن پایان برای من در کودکی خیلی غافلگیرکننده و عجیب بود. مدت‌ها با خودم فکر کردم چرا امیرکوجولو چنین کاری کرده است؟ حتی از خاله‌ام پرسیدم ولی او چیزهایی گفت که آن موقع نفهمیدم. ولی حالا حس و حال امیرکوجولو را خیلی خوب می‌فهمم، حتی به او حق می‌دهم که چنین تصمیمی بگیرد. حالا اگر از سن‌تان از هفت هشت سال بیشتر است و به نوجوانی رسیده‌اید حتماً امیرکوجولوی هشتم را بخوانید. اگر بزرگسال هستید هم در کودکی یا این کتاب را خوانده‌اید یا دست دوستان‌تان دیده‌اید. هر کدام که هست دوباره سراغش بروید. تا امیرکوجولو باز هم با آن لطافت مخصوص به خودش بر ایمان بگوید که «گذر از سختی آسان بود.» □



امیرکوجولوی هشتم را وقتی تازه باسواد شده بودم، خواندم. البته اعتراف می‌کنم زمان مناسبی برای خواندنش نبود ولی آن موقع احساس کردم باید یک کتاب بزرگ و ضخیم بخوانم. پس این کتاب را (که خیلی هم قدیمی بود) از کتابخانه خاله‌ام بیرون کشیدم و شروع به خواندن کردم. وقتی همه در خانه مادر بزرگ مشغول تدارک مهمانی بودند من گوشه اتاق خاله‌ام نشسته بودم داستان امیرکوجولو را تقریباً رمزگشایی می‌کردم. چون نصف کلماتش را بلد نبودم. امیرکوجولوی داستان باید از شهر محل زندگی‌اش بیرون می‌آمد، به یک سفر پرماجرا می‌رفت، یک قصر برای خودش می‌ساخت و به خانه برمی‌گشت تا پادشاه شود. الان که فکر می‌کنم در آن سن و سال چیز زیادی از قصه نفهمیده‌ام. اما یک طعم شیرین و همیشگی و چند صحنه و جمله طلایی توی ذهنم مانده. طعم شیرین به دلیل این‌که از خواندنش لذت بردم. (حتی با آن سواد اندک و آن وضعیت دشوار خواندن.) و هنوز هم بعد از چند سال صحنه‌هایش در ذهنم است. مثل صحنه‌ای که امیرکوجولو در یک سلول زندانی شده بود و نوشته امیرکوجولوهای قبلی را پیدا می‌کرد و می‌خواند. البته بعید نیست ذهن کودکی‌ام این تصویرها را تغییر داده و اصل داستان چیز دیگری باشد اما به نظر همین برای خوب بودن یک کتاب کافی است؛ این‌که حتی پس از سال‌ها حسی که موقع خواندنش داشتی را فراموش نکنید.

اگر نظر من را بخواهید، کتاب‌های خوب صرفاً به دلیل خودشان خوب نیستند، بلکه به خاطر لحظاتی که می‌خوانیمشان خوبند. انگار لای بعضی کتاب‌ها، قسمتی از کودکی خودمان را جامی‌گذاریم. مثل من که یک گوشه از هفت هشت سالگی‌ام را لای صفحه‌های امیرکوجولوی هشتم جا گذاشتم.

کتاب که هنوز در کتابخانه خاله‌ام هست و چون به جانش بسته است، دست من نمی‌دهد. هر قدر این طرف و آن طرف گشتم تا نسخه الکترونیکی‌اش را پیدا کنم و جمله‌های طلایی کودکی‌ام را اینجا برایتان بنویسم چیزی نیافتم. فقط نشستم و نظرات مردم را خواندم. بیشترشان آدم‌های بزرگ بودند. (مثل خاله‌ام یا مامانم که سال‌ها پیش در نوجوانی این کتاب را خوانند.) بیشترشان هم گفته‌اند